

بقلم : آقای دکتر سادات ناصری

## مهرگان

(۳)

چون پادشاهی بسا سانیان رسید ، از آنجا که اساس و پایه سلطنت آنان بر مبنای مذهب زرتشت قرار گرفته بود ، بنا بر این پادشاهان این سلسله در تحکیم مبانی و تشییدارگان دین و رعایت قوانین و آداب و رسوم «مزدیسنی» بنهایت میکوشیدند و در احیای مراسم اعیاد و جشنهای مذهبی و ملی سعی بلیغ رو امیداشتند . در روز بارعام مهرگان ، شاهنشاهان ساسانی برای تبرک روغن بان بر خود میمالیدند ، و جامه‌ای از برد یمانی و وش میپوشیدند و تاجی بر سر مینهادند که صورت آفتاب بر خود داشت ؛ مشعر بر این اعتقاد که در روز مهرگان خورشید در جهان آشکار شده است .

پارسیان ، در این روز مشك و عنبر بیکدیگر هدیه میدادند و رامشگران در پیشگاه شاهنشاه الحان مخصوص هر روز را مترنم میشدند و امروز از اسامی آن الحان جز «مهرگانی» و «مهرگان بزرگ» و «مهرگان خردک» باقی نمانده است . و برسم معهود نخست موبد موبدان بحضور شاهنشاه شرفیاب میشد و طبقی با خود میآورد که در آن : برنج ، قطعه ای شکر ، کنار ، بهی ، عناب ، سیب ، خوشه‌ای انگور سفید و هفت دسته مورد که بر آن زمزمه خوانده باشند ، نهاده شده بود .

استاد محترم ، دکتر ذبیح‌الله صفا ، در سال اول مجله مهر (ص ۷۹۵) ، شرح این مراسم را از بلوغ‌الارب عبدالله بن مقفع و المحاسن والاضداد جاحظ بهم پیوند

داده اند، مزید استفاده خوانندگان گرامی را عیناً بنقل آوردیم: «در این روز (و نیز در جشن نوروز)، چون پادشاه زینت خود را میپوشید و بمجلس حاضر میشد، مردی خجسته نام و مبارک قدم و گشاده صورت و نیکو بیان، که از هنگام شب تا صبحگاهان بر درخانه شاه توقف میکرد، بامدادان بدون اجازه بر شاه داخل میشد، و چندان بر پای می ایستاد تا شاه وی را ببیند. پس شاه از او میپرسید که کیستی و از کجا آمده‌ای و اراده کجا داری و نامت چیست و که ترا آورد و با کدامین کس آمده‌ای و با تو چیست؟ - آن مرد در جواب میگفت: من نیروی فتح و ظفرم و از جانب خدای می آیم (جاحظ: از نزد دو فرخنده تر می‌آیم) و اراده پادشاه نیکبخت کرده‌ام (جاحظ: اراده دو نیکبخت تر کرده‌ام). اسمم خجسته و آورنده من نصرت و ظفر می‌باشد. سال جدید همراه منست و سلامت و بشارت و گوارایی ره آوردم.

پس پادشاه میگفت: اجازه ورودش دهید، و سپس خود بوی میگفت که درون آی. آن مرد درون رفته می نشست و بعد از او مردی داخل میشد که با وی طبقی سیمین بود که در اطرافش نانهای گردی که از انواع حبوب مانند: گندم و جو و ارزن و ذرت و نخود و عدس و برنج و کنجد و باقلی و لوبیا پخته میگردید، جمع بود؛ و از حبوب مزبور نیز هر یک هفت دانه و هفت خوشه و قطعه‌ای از شکر و دینار و درهم جدید و شاخه‌ای از اسپند بر آن طبق گذاشته میشد. در میان طبق هفت شاخه از درختهایی که بدانها و با اسم آنها تقال میکنند و نظر کردن بدانها نیکوست. مثل: بید و زیتون و بهی و انار گذاشته میشد. بعضی از این شاخها بریک گره و بعضی بر دو گره و برخی بر سه گره بریده میشد. و هر یک را بنام شهری از شهرها مینامیده و بر روی آنها اپزود و اپزاید و اپزون و پروار و فراخی و فراهیه مینوشته اند که معنی آنها عبارتست از: بیفزود و بیفزاید و افزون و رزق و فرخ و وسعه. آن مرد

تمام این چیزها را بدست گرفته خلود و دوام ملک و سعادت و عزت شاه را میخواست و پادشاه در این روز در باب هیچکاری بمشورت نمیپرداخت، از ترس اینکه مبادا از آن چیزی پدید آید که ناپسند باشد. و در تمام سال جاری شود. اولین چیزی که در این روز برای شاه آورده میشد، سینی زرین یا سیمین بود که بر آن شکر سفید و جوز هندی مقشّر تازه و جامهای سیمین یا زرین قرار داشت. پادشاه از شیر تازه‌یی ابتدا میگرد که در بعضی از آن خرما‌ی تازه خیسانیده بود و نار گیل و خرما‌یی چند بر میداشت و بکسی که در نزدش از همه عزیزتر بود میداد؛ و از شیرینی آنچه را که میخواست میخورد. پس از این مقدمات هدایا بعرض شاه میرسید.

هدایایی که شاهان و والیان ولایات میفرستادند، عبارت بود: از طرائف هر سرزمین، مثلاً از هندفیل و شمشیرهای هندی و مشک و پوست حیوانات، و از سندطاووس و طوطی، و از روم دیبا و فرشهای قیمتی و از این قبیل. ولی تحف و هدایایی که مردم اعم از خواص و عوام بشاه تقدیم میکردند، عبارت بود از آنچه که خود بدان تعلق خاطر داشتند یا حاصل دسترنجشان بود، و آنچه را از این جمله که جا حذر کتاب المحاسن والاضداد (تحت عنوان الهدایا) و در کتاب التاج فی اخلاق الملوك نوشته است، از ص ۹۱۰ سال اول مجله مهر عیناً نقل میکنیم:

«معمولاً وزراء و دبیران و خواص اقربا‌ی شاهنشاه جامهای طلا و نقره مرصع بگوهر و جامهای سیمین مطّلا، و بزرگان و اشراف لباسها و عقابها و شاهین ها و یوزها و زینها و آلات آنها را بشاه هدیه میدادند و گاه نیز ممکن بود که بعضی از مردم بزرگ تازیانه‌یی بشاه تقدیم کند. حکما بشاه حکمت هدیه میدادند (یعنی شاه را به پند و حکمت متنبه و آگاه میساختند.)، و شعرا شعر، خطبا خطبه، و ندما تحفه و چیز نو و خوشایند و نوبر، و پرورانندگان نتاج چهار- پایان اسبان تیز رفتار خوش خرام و دراز گوش مصری و استر و اسبان غیر تازی.

ظرفا مشکهای پوشیده از حریر چینی مملو از گلاب، و جنگجویان کمان و نیزه و تیر، و آهنگران و زره‌گران شمشیرها و جوشنها و سنانها تقدیم مینمودند، و صاحبان کسوت و ثياب لباسهای بلند از خز و جامه‌های رنگین و دیبا و غیره، و گوهریان گوهر، و صیرفیان آلات نقره و طلا و جامهای سیمین مملو از دینار، و اواسط الناس دینارها و درهم‌های همان سال و یا ترنج و یا بهی یا سیب پادشاه اهدا می‌کردند. از اعیان مملکت آنکه مشک را دوست میداشت مشک بهدیه می‌فرستاد، و آنکه بعنبر خوشدل بود عنبر. و اگر از سواران و شجاعان بود اسب یا نیزه یا شمشیری برسم هدیه بخدمت شاه می‌فرستاد، و اگر تیرانداز بود بنا بر سنت زمان تیری نثار خدمت شاه میکرد، و مرد ثروتمند سیم و زر هدیه مینمود و بر زنان خاص پادشاه و جواری او بود که هر آنچه را که بهتر میدانستند و بیشتر می‌پسندیدند تقدیم خدمت وی کنند، چنانکه در ذکر رجال گذشت، مگر اینکه بر زنان واجب بود که اگر در نزد بعضی از آنان کنیز کی نیکو منظر باشد و آن زن بداند که پادشاه را بوی تعلقی و میلی است و بدیدنش دل خشنود میباشد، او را با کمال حالات و بهترین زینتها و نیکوترین هیأتها پادشاه برسم هدیه دهد. و چون چنین میکرد، حق او بر پادشاه این بود که شاه وی را بر زنان خود مقدم دارد و منزلتی مخصوصش دهد و برا کرامتش بیفزاید؛ چه پادشاه میدانست که آن زن بر نفس سخت گرفته و چیزی بوی بخشیده است که برداش گران می‌آمد و کسی را بدو تخصیص داده که جود بآن در وسع زنان نیست، مگر برخی از آنان. بهر حال زنی که باهدای یکی از جواری خود مبادرت نمیکرد، ناچار درمی‌نقیس و گوهری گرانبها و انگشتری و آنچه که سبک وزن و لطیف باشد تقدیم حضرت شاهنشاه میکرد.

پس از تسلط تازیان بر ایران و رواج دین مبین اسلام، اغلب از جشنهای ملی، مانند دیگر سنن متروک گردید، ولی نوروز و مهرگان و سده بهمان حال و شیوه

کهن باقیماند. اعراب نوروز را «نیروز» و مهرگان را «مهرجان» و سده را «سداق» می‌گفتند، مردم، برسم معهود، هدیه‌های خود را بحضور خلفا و پیشگاه شاهان و امیران مسلمان ایران می‌فرستادند.

بنا بقول جاحظ در کتاب «المحاسن والاضداد»: گروهی از دهگانان در نوروز هدایایی بخدمت حضرت علی بن ابیطالب فرستادند. - در دوره امویان تنها عمر بن عبدالعزیز این رسم را برافکند و تازمان مأمون عباسی حال بدینقرار بود، ولی خلفای عباسی بنوروز و مهرگان اهمیت خاصی میدادند و در این دوره نیز بزرگان و اشراف و امراء بتقدیم هدایا مبادرت می‌جستند و شاهان ایرانی در دوره اسلامی از سامانیان گرفته تا خوارزمشاهیان برای جشن مهرگان ارزش و اعتباری مخصوص قائل بودند و شعرای عرب و عجم در این زمینه چکامه‌ها ساخته و سرودها پرداخته‌اند و ما بعنوان شاهد از بعض گویندگان ابیاتی بعنوان سرودهای مهرگانی گرد آورده‌ایم:

ناتمام

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

چون سرو قدت بسرو بستان پیوست

سره‌ی نشنیدم که نشد پیمشت پست

مهر رخ زیبای تو از روز نخست

چون تیر نگاهت بدل خسته نشست

(وحیدزاده - نسیم)